

اقتصاد سیاسی توسعه‌ی روستایی: تعامل‌ها و درهم‌تنیدگی‌های توسعه‌ی ملی و روستایی

دکتر فرشاد مؤمنی

عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده

تحلیل اقتصاد سیاسی دیدگاهی است که می‌تواند تعامل‌ها و درهم‌تنیدگی توسعه‌ی ملی و روستایی را فراهم کند. ساختار قدرت اهتمام خود را بر فروش دارایی‌های خود گذاشته است. در حالی که کشورهایی همچون آمریکا به سوی ملی‌سازی پیش می‌روند، در ایران به سمت خصوصی‌سازی می‌رویم.

در چنین شرایطی ضروری است اندیشمندان از موضع اقتصاد سیاسی به تحلیل مسائل بپردازند. این دیدگاه غایت بازی‌های سیاسی را به ما نشان می‌دهد. برابند سوسپردها، خصوصی‌سازی و یارانه‌ها باعث شده بازنده مردم فقیر و روستاییان باشند. امروزه پدیده‌ی تسخیرشدگی عنصر کلیدی اقتصاد سیاسی ایران شده است. در چنین شرایطی زور رانت‌خواران و قدرتمندان از زور علم بیشتر است.

مقدمه

آخرین موج افزایش چشمگیر درآمدهای نفتی کشور که از سال ۱۳۸۰ آغاز شد، آثار و پیامدهای بسیار قابل‌اعتنایی بر همه‌ی وجوه و ابعاد حیات جمعی ایرانیان داشته است. اما متأسفانه به دلایل و علل گوناگون، برای واکاوی این پیامدها در نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع و طرز عمل نظام ملی گرایش سیستماتیک و روشمندی مشاهده نمی‌شود و هنگامی که گردانندگان اقتصاد و مسئولان سرنوشت توسعه‌ی کشور در این زمینه بی‌انگیزه باشند، به طریق اولی برای این مسائل حیاتی در نظام‌های رسمی آموزش و پژوهش کشور نیز جایگاه بایسته‌ای پدید نمی‌آید.



این سخن بزرگ و خطیر فیلسوفان علم که «علم در جایی می‌روید که سؤالی یا مسئله‌ای وجود داشته باشد» به‌واقع منعکس‌کننده‌ی آن چیزی است که بر سر کارشناسان و پژوهشگران کشورمان نیز آوار شده است؛ زیرا مسئولان و مجریان و دست‌اندرکاران اداره‌ی اقتصاد ملی عموماً به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی همه چیز را می‌دانند و هیچ ابهام و پرسشی وجود ندارد.

اینجانب به سهم خود در سال ۱۳۹۴ به عنوان اتمام حجت شرعی با کسانی که با این شیوه‌ی اداره‌ی کشور انواع پرشماری از آسیب‌پذیری‌ها را به اقتصاد و جامعه‌ی ایران تحمیل کرده‌اند، کتابی با عنوان *اقتصاد سیاسی توسعه در ایران/ امروز منتشر کردم* و در مقدمه‌ی آن در مقام تشریح آثار و پیامدهای برخورد غیرکارشناسانه و شتاب‌زده با روندهای رو به افزایش درآمدهای نفتی بر آینده‌ی توسعه، روی آنچه بر سر ساختار اشتغال کشور آمده است، تمرکز کردم و با استناد به داده‌های دو سرشماری مهم سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۵ نکاتی را برملا ساختم که اگر کشور از نهادهای دیدبانی و نظارتی کارآمد برخوردار می‌بود، می‌بایست به اعتبار آنچه بر سر اقتصاد ملی آمده است، شرایط فوق‌العاده اعلام می‌کرد.

در رویکرد اقتصاد سیاسی، اشتغال به‌مثابه‌ی یک متغیر سیستمی در نظر گرفته می‌شود؛ به این معنا که برای ایجاد تحولات توسعه‌گرا یا ضد توسعه‌گرا در کمیت و کیفیت اشتغال ملی، کل سیستم نقش‌آفرینی می‌کند. به این معنا که داده‌های مربوط به اشتغال در واقع منعکس‌کننده‌ی طرز عمل کل سیستم اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کشور است و اگر حال و روز اشتغال از جنبه‌های کمی و کیفی از بایسته‌های توسعه دور شده باشد، حکایت از آن دارد که رویکردهای جزئی‌نگر و موضعی و انفعالی برای درک ماوقع به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند راهگشا باشد و برای اصلاح نیز حتماً می‌بایست از طریق یک رویکرد جامع‌نگر، مبتنی بر برنامه‌ی توسعه‌ی همه‌جانبه و از طریق بازآرایی کل ساختار نهادی به سمت اصلاح و بهبود حرکت کنیم، آسیب‌پذیری‌ها را به حداقل برسانیم و بر نقاط قوت بیفزاییم.

وجه دیگر از خصلت سیستمی اشتغال به این مسئله‌ی حیاتی بازمی‌گردد که از جنبه‌ی فنی در قلمرو دانش اقتصاد تقاضا برای اشتغال تقاضایی مشتقه تلقی می‌شود؛ به این معنا که در بازار چیزی به نام فرصت شغلی وجود ندارد که نظام سیاست‌گذاری با تخصیص ارز و ریال گمان ببرد که به ازای مقادیر معینی از آن می‌تواند تعداد معینی شغل ایجاد کند. برای آنکه این تقاضای مشتقه موضوعیت یابد، ابتدا می‌بایست ساختار انگیزشی متناسبی طراحی گردد و این ساختار ایجاد نمی‌شود مگر آنکه مجموعه‌ی جهت‌گیری‌ها و سیاست‌هایی که امنیت حقوق مالکیت را متزلزل ساخته و ثبات اقتصاد کلان را زائل می‌کنند، متوقف گردند. همچنین

برنامه‌های مشخصی برای پیشگیری از فساد و افزایش هزینه‌ی فرصت‌مفت‌خوارگی ایجاد شده باشد و یک برنامه‌ی توسعه‌گرای حمایت از تولید ملی نیز تدوین شده باشد.

در مقدمه‌ی کتاب مذکور، با استناد به داده‌های دو سرشماری متوالی مورد اشاره که نسبت به داده‌های برآوردی قابل اعتمادترند، نشان داده شده که در حالی که در دوره‌ی شش‌ساله‌ی ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰، بالغ بر ۶۲۱ میلیارد دلار ارز از محل صدور نفت و گاز و منابع غیرنفتی در اختیار کشور و مؤدیان آن بوده، تنها حدود ۷۳ هزار نفر به جمعیت شاغل کشور افزوده شده است. خود این پدیده به‌تنهایی به اندازه‌ای تکان‌دهنده است که اگر توسعه‌خواهی در کشورمان محلی از اعراب می‌داشت، می‌بایست موضوع بحث‌های کارشناسی عمیق و بازنگری‌های بنیادی در سیاست‌هایی باشد که چنین فاجعه‌ی حیرت‌انگیزی را رقم زده است. آنچه در عمل مشاهده شده، این بود که چه از سوی تصمیم‌گیران و چه از سوی نهادهای نظارتی رسمی و چه از سوی نهادهای تخصصی مدنی و چه از سوی رسانه‌ها، در برابر مسئله‌ای با این ابعاد اهمیت تقریباً هیچ واکنشی برانگیخته نشد.

در مقدمه‌ی مزبور توضیح داده شده که برای فهم هزینه‌ی فرصت از دست رفته‌ی ناشی از اسلوب اداری کشور در دوره‌ی آن دو سرشماری، کافی است به این نکته توجه شود که در کشور چین در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۶ از طریق تخصیص ۳۳۰ میلیارد دلار به امر سرمایه‌گذاری، بالغ بر ۲۲۶ میلیون فرصت‌شغلی مولد پدیدار شده بود که ویژگی کلیدی و راهبردی آن هم این بود که هفتاد درصد کل آن مشاغل ایجادشده در مناطق روستایی اتفاق افتاده بود. (مؤمنی، ۱۳۹۴: مقدمه)

مسئله‌ی اساسی‌تر که در مقدمه‌ی کتاب مزبور مورد توجه قرار گرفته بود، به تحولات کیفی تکان‌دهنده‌تر از مقایسه‌های کمی مطرح‌شده در سطور بالا بازمی‌گشت؛ به این معنا که در طی دوره‌ی مزبور، خالص فرصت‌های شغلی ایجادشده، یعنی جمع‌گیری فرصت‌های شغلی ایجادشده و نابودشده در سه حیطة منفی بود که به‌ترتیب عبارت‌اند از منفی ۴۱۵ هزار در مورد خالص فرصت‌های شغلی در بخش صنعت، منفی ۱۱۵ هزار در مورد خالص فرصت‌های شغلی ایجادشده در بخش ساختمان و مسکن، و منفی ۱۱۵ هزار فرصت‌شغلی ایجادشده در فعالیت‌های عمده‌فروشی و خرده‌فروشی.

در آنجا به‌اختصار توضیح داده شده بود که منفی شدن خالص فرصت‌های شغلی ایجادشده در بخش صنعت کارخانه‌ای به معنای بی‌سابقه‌ترین سطح تجربه‌شده‌ی صنعت‌زدایی در تاریخ اقتصاد ایران است و با توجه به جایگاه صنعت کارخانه‌ای در سرنوشت توسعه‌ی ملی، آن تحول تکان‌دهنده به معنای بیشترین میزان فاصله‌گیری از بایسته‌های توسعه در تاریخ اقتصادی



مفاخر ایران است و منفی بودن خالص فرصت‌های شغلی در بخش‌های مسکن و ساختمان و عمده‌فروشی و خرده‌فروشی نیز می‌تواند به این معنا در نظر گرفته شود که برای پولدار شدن و کسب درآمد در دوره‌ی زمانی مورد اشاره فرصت‌های جدیدی پدید آمده است که چشم اندازهای انگیزه‌های سوداگرانه‌ی به‌شدت بالای فعالیت در حیطه‌های مسکن و ساختمان و عمده‌فروشی و خرده‌فروشی در برابر آن رنگ باخته است.

نکته‌ی بسیار مهم دیگر درباره‌ی داده‌های دو سرشماری مورد اشاره آن است که به موازات منفی شدن خالص فرصت‌های شغلی در بخش‌های صنعت، مسکن، عمده‌فروشی و خرده‌فروشی خالص، فرصت‌های شغلی در قسمت مشاغل غیر قابل طبقه‌بندی بالغ بر ۷۰۰ هزار نفر افزایش داشته داشته است.

بدون تردید شرح و بسط طول و عرض تحولاتی که در کمیت و کیفیت اشتغال ایران در آن دوران پدیدار شده، می‌تواند در زمینه‌ی فهم مجموعه عناصر و عواملی که کشورمان را در ابعادی بسیار نگران‌کننده با انواع آسیب‌پذیری‌ها و شکنندگی‌ها روبه‌رو کرده است، افق‌های بسیار بدیعی بگشاید. در چنین بستری از سیاست‌های نادرست و تشدیدکننده‌ی کژکارکردی‌ها در اقتصاد سیاسی ایران، دو تحریم پی‌درپی ناجوانمردانه و بسیار کم‌سابقه در سال‌های ۱۳۹۱ و ۱۳۹۷ از جانب قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه آمریکا بر کشورمان تحمیل شد. اولی به دنبال برجام تا حدودی بخش‌هایی از آثار نگران‌کننده‌اش کنترل شد، و دومی همچنان استمرار دارد و در همین مدت کوتاه نیز دولت مانند تجربه‌ی سال ۱۳۹۱ به‌سرعت مجموعه کاستی‌ها و ناهنجاری‌ها و آسیب‌پذیری‌هایی را که در اثر سیاست‌های نادرست و هرج‌ومرج ناشی از ترجیح اداره‌ی امور کشور به شیوه‌ی غیر برنامه‌ریزی‌شده آشکار ساخته و عوارض ضد توسعه‌ای آن را نشان داد و مشخص کرد که رویکرد ترجیح داده‌شده برای اداره‌ی کشور در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ و از آن به بعد نیز به صورت چراغ خاموش و گاه با ادعاهای گزاف درباره‌ی اینکه درباره‌ی هر مسئله‌ی جزئی کشور چندین برنامه از سوی مجریان تهیه شده و در اختیارشان است، دنبال می‌شود.

در تجربه‌ی نخستین، تحریم‌ها به‌سرعت انبوه شکنندگی‌ها و آسیب‌پذیری‌ها را آشکار ساخت؛ به گونه‌ای که استراتژی تبلیغاتی دولت وقت را در یک دوره‌ی زمانی کمتر از شش ماه به‌سرعت متحول کرد؛ به این معنا که آن‌ها در روزهای آغازین تحمیل شدن تحریم‌های جدید در سال ۱۳۹۱ ادعا می‌کردند که تحریم‌های اعمال‌شده یک موهبت و یک فرصت استثنایی تاریخی پدید آورده و نیروی محرکه‌ی جهش‌های بزرگ و دستاوردهای بی‌سابقه از منظر اقتصادی - اجتماعی خواهد شد. اما در فاصله‌ی کوتاهی پس از آن، به صورت فرافکنانه و از

طریق انکار خطاهای راهبردی پرشمار و اشتباههای فاجعه‌ساز که اقتصاد ملی را تا آن اندازه آسیب‌پذیر ساخته بود، ادعا می‌شد کل گرفتاری‌ها و کاستی‌ها و نارسایی‌ها و ناهنجاری‌های مشاهده‌شده منحصرأ ناشی از تحریم‌هاست.

در شرایط کنونی، چه از منظر بازگشت به اصول و موازین توسعه‌خواهی و چه از منظر طراحی تمهیدات مناسب برای برون‌رفت از پیامدهای سوء و شکننده‌ی تحریم‌های ظالمانه‌ی جدید، کشورمان در معرض یک موقعیت تاریخی و یک نقطه‌عطف مجدد قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که اگر از آنچه که از روزهای آغازین روند افزایش چشمگیر درآمدهای نفتی از سال ۱۳۸۰ به بعد تا امروز گریبان اقتصاد ما را گرفته است درس بیاموزیم، می‌توانیم در جهت کاهش آسیب‌پذیری‌ها و افزایش فرصت‌های توسعه گام‌های بزرگی برداریم. در غیر این صورت باید منتظر شکنندگی‌ها و آسیب‌پذیری‌های به‌مراتب جدی‌تر باشیم.

این مقاله بر اساس این ادعا نگارش شده است که اگر گزینه‌ی نخست در دستور کار قرار بگیرد - به اعتبار آنکه تحریم‌ها با سرعت و وضوح بیشتری نسبت به آنچه در اسناد برنامه‌های توسعه‌ی کشورمان منعکس شده، آسیب‌پذیری‌های ما را برملا ساخته است و سطوحی از اجماع در کل ساختار قدرت درباره‌ی شدت شکنندگی اوضاع به دنبال آن مشاهده می‌گردد - تمرکز بر توسعه‌ی روستایی و توسعه‌ی کشاورزی می‌تواند یک نیروی محرکه‌ی بزرگ به شمار آید. این مسئله البته در یک زمان مناسب‌تر و فرصت فراخ‌تر می‌تواند از کلیات عبور کرده و با موازین کارشناسی تا مرز توجه به ریزترین جزئیات نیز ارائه شود. اما نکته‌ی حیاتی و پیش‌شرط ضروری آن چیزی جز تقویت جایگاه علم و منزلت کارشناسان در فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع نیست.

واقعیت آن است که در همان سال‌هایی که همان خطاهای فاجعه‌ساز یکی پس از دیگری پدیدار می‌شد، کارشناسان و اصحاب خرد و دانایی نکاتی را گوشزد می‌کردند، اما به واسطه‌ی آنکه زور غیر علم و زور رانت از زور علم و کارشناسی بیشتر بود، صدای کارشناسان در فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع به شکل مناسب شنیده نمی‌شد، که در واقع همین واقعیت به‌تنهایی به واضح‌ترین شکل نشان می‌دهد که چرا استفاده از رویکرد اقتصاد سیاسی در شرایط کنونی می‌تواند بسیار راهگشاتر از گذشته باشد.

پیش‌نیازهای مهم توسعه‌ی روستایی و توسعه‌ی کشاورزی

به دلایل و علل گوناگون از منظر اقتصاد سیاسی و حتی اقتصاد سیاسی بین‌الملل، می‌توان توضیح داد که چرا در کشورمان طی دوره‌ی هفتادساله‌ی برنامه‌ریزی، تلاش‌های منظم و



گسترده‌ای وجود دارد که به نام توسعه و منافع ملی، ذهن مسئولان و متولیان توسعه‌ی ملی نسبت به ظرفیت‌ها و توانایی و ابعاد اهمیت توسعه‌ی روستایی بخش کشاورزی به نحو بایسته آگاه نشود و نوعی بدگمان‌سازی سازمان‌یافته ترویج گردد یا در بهترین حالت درباره‌ی آن سکوت اختیار شود.

از این زاویه حتی اگر به آثار مکتوب - چه به صورت مقاله‌های علمی پژوهشی و چه به صورت مقاله‌هایی که در رسانه‌ها انعکاس پیدا می‌کند - مراجعه کنیم، با کمال شگفتی مشاهده می‌شود که سهم مباحثی که به این حیطة تعلق دارد و قادر است جایگاه رفیع و نقش منحصر به فردی را که توسعه‌ی روستایی و کشاورزی می‌تواند ایفا کند آشکار و تبیین سازد، بسیار ناچیز و نزدیک به صفر است. میان وزن و ضریب اهمیت آن نادیده‌انگاری نظری با سطح توجه عملاً قائل‌شده برای توسعه‌ی روستایی و کشاورزی، همسویی بسیار حیرت‌انگیزی مشاهده می‌شود. این مسئله با نگاه ساده‌ای به سهم و وزن منابع تخصیص‌یافته به این بخش در جهت شکل‌گیری سرمایه‌ی ثابت، نشان می‌دهد رابطه‌ی تنگاتنگ و هماهنگی میان آن‌ها مشاهده می‌شود. از آنجایی که این دومی به‌ناگزیر در فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع مابازای کمی پیدا کرده و با عدد و رقم قابل مشاهده است، ناموزونی و از ریخت‌افتادگی بنیه‌ی فکری و اقدامات عملی نظام تصمیم‌گیری کشور را به شکل آشکارتری به نمایش می‌گذارد. برای نمونه به جدول زیر نگاه کنید.

سهم بخش از تشکیل سرمایه‌ی ثابت ناخالص داخلی	سهم بخش از نیروی کار	سهم بخش از GDP	
۳/۵۶	۲۵/۱	۱۵/۱	برنامه‌ی اول ۱۳۷۲- ۱۳۶۸
۳/۷۸	۲۲/۶	۱۵/۲	برنامه‌ی دوم ۱۳۷۸- ۱۳۷۴
۳/۹۸	۱۹/۸	۱۳/۹	برنامه‌ی سوم ۱۳۸۳- ۱۳۷۹
۴/۱	۱۸/۲	۱۴/۱	برنامه‌ی چهارم (سال‌های ۸۴ و ۸۵)
۳/۷۸	۲۵/۱	۱۳/۷	دوره‌ی بلندمدت ۱۳۸۵- ۱۳۵۷

منبع: یافته‌های تحقیق با تکیه بر آمارهای رسمی سازمان برنامه و بودجه و وزارت جهاد کشاورزی

همان‌گونه که به‌وضوح مشاهده می‌شود، علی‌رغم سهم قابل‌اعتنای این بخش از تولید ناخالص داخلی و اشتغال، سهم بخش کشاورزی و به‌طریق‌اولی جامعه‌ی روستایی در تشکیل سرمایه‌ی ثابت در کل دوران، در زمانی مربوط به برنامه‌ریزی توسعه پس از انقلاب اسلامی، بین $\frac{1}{3}$ تا $\frac{1}{7}$ سهم این بخش و این جامعه از تولید ناخالص داخلی و اشتغال ملی بوده است. به عبارت دیگر، گویی برای تعمیق وابستگی‌های ذلت‌آور به دنیای خارج و تشدید بحران‌های اقتصادی - اجتماعی داشته‌ایم برنامه‌ریزی می‌کرده‌ایم؛ زیرا اگر به ظرفیت‌ها و ابعاد اهمیت این بخش و جامعه‌ی روستایی توجه بایسته می‌شد، به‌هیچ‌وجه نمی‌بایست چنین نسبت‌های ناهمگون و ضد توسعه‌ای مشاهده شود.

برای مثال، تمام مطالعه‌هایی که درباره‌ی اقتصاد ایران طی پنجاه سال اخیر صورت گرفته، حکایت از آن دارد که بخش کشاورزی و جامعه‌ی روستایی در برابر نوسانات درآمد ارزی همواره کمترین آسیب‌پذیری را داشته و از کمترین وابستگی به واردات برای استمرار فعالیت‌های تولیدی برخوردار بوده است. بنابراین فقط از منظر اقتصاد سیاسی در یک ساخت رانتی توسعه‌نیافته می‌توان درک کرد و توضیح داد که چرا با اینکه توسعه‌ی روستایی و توسعه‌ی کشاورزی، به‌ویژه در شرایطی که با تحریم‌های ظالمانه‌ی آمریکایی‌ها روبه‌رو هستیم، می‌تواند در ابعادی بی‌نظیر و منحصر به فرد بر توان رقابت و توان مقاومت اقتصاد ملی بیفزاید، این‌گونه دچار بی‌مهری‌های غیر قابل توجیه شده است.

گزارش توسعه‌ی جهانی سال ۱۹۹۷ به‌صراحت تصریح می‌کند که دانایی‌پذیری فعالیت‌های تولیدی در جامعه‌ی روستایی و به‌ویژه فعالیت‌های کشاورزی آن، ابعادی به‌غایت حیرت‌انگیز از خود به نمایش می‌گذارد؛ به گونه‌ای که در تجربه‌های مشاهده‌شده و انعکاس‌یافته در این گزارش، به‌ازای هریک واحد منابع تخصیص یافته برای پژوهش در زمینه‌ی گندم بازدهی ۱۹۰ برابری از خود به نمایش گذاشته است (بانک جهانی، ۱۳۷۸: ۱۳۲).

مطالعه‌های دیگر نیز به گونه‌های متفاوتی این سطح بالا و حیرت‌انگیز دانایی‌پذیری در فعالیت‌های تولیدی جامعه‌ی روستایی و به‌ویژه فعالیت‌های کشاورزی را انعکاس داده‌اند. برای مثال، جرمی ریفکین در اثر درخشان خود با عنوان پایان کار (۱۳۸۲) نشان داده است که در حالی که در سال ۱۸۵۰ یک کارگر کشاورزی در آمریکا قادر به تأمین نیازهای غذایی ۴ نفر بوده، در سال ۱۹۹۰ این توانایی تا سطح تأمین نیازهای غذایی ۷۸ نفر افزایش یافته است. به طوری که به موازات تزریق بیشتر سرمایه‌های انسانی و مادی به منظور تغییر الگوی تولید معیشتی کشاورزی به الگوی مدرن و صنعتی‌شده‌ی تولید کشاورزی موجب شده است که در حالی که در سال‌های پیش از دهه‌ی ۱۹۴۰، یعنی آخرین دهه‌های موج دوم انقلاب صنعتی،



نسبت به نخستین دهه‌های پس از موج اول انقلاب صنعتی بازده تولیدی در کشاورزی مبتنی بر دانایی ده برابر شده بوده است. این تفاوت در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۹۰ از مرز دو هزار برابری نیز عبور کرده است. در اینجا ممکن است این پرسش پدید آید که آیا با استناد به تجربه‌ی کشورهای موفق که توانسته‌اند ساخت تولید معیشتی کشاورزی را متحول ساخته و دانایی را وارد تابع تولید کشاورزی کنند، می‌توان به همین سادگی آن ظرفیت‌ها و توانایی‌ها را به ایران نیز تعمیم داد.

در پاسخ به چنین سؤال مقدر و معقولی می‌توان حداقل به یک نمونه‌ی مطالعه‌شده در یک مؤسسه‌ی معتبر پژوهشی در کشورمان در زمینه‌ی توسعه‌ی روستایی و توسعه‌ی کشاورزی اشاره کرد. در پژوهشی با عنوان «بررسی نقش توسعه‌ی گلخانه‌ها در صرفه‌جویی میزان مصرف آب و آزادسازی اراضی» که در اردیبهشت ۱۳۹۴ از سوی مؤسسه‌ی پژوهش‌های برنامه‌ریزی، اقتصاد کشاورزی و توسعه‌ی روستایی وابسته به وزارت جهاد کشاورزی انتشار یافته است، به‌وضوح نشان داده شده که با وارد ساختن اندکی دانایی بیشتر در زمینه‌ی کشت محصولات جالیزی و توسعه‌ی گلخانه‌ها، دستاوردهای بسیار حیرت‌انگیزی مشاهده می‌شود. برای مثال، در این گزارش نشان داده شده است که به طور مشخص عملکرد در واحد سطح محصولات از طریق کشت گلخانه‌ای در مقایسه با کشت آبی از ضریب افزایش بسیار متفاوت و قابل ملاحظه-ای برخوردار است. به طوری که با میزان زمین اختصاص‌یافته‌ی برابر به کشت گلخانه‌ای در برابر کشت آبی فضای باز، عملکرد در واحد سطح در مورد خیار ۱۱/۹ برابر، گوجه‌فرنگی ۶/۴ برابر، بادمجان ۳/۳ برابر و فلفل ۱۷/۲ برابر خواهد شد (حقانی، ۱۳۹۴: ۱۶). نکته‌ی بسیار تکان‌دهنده در این زمینه آن است که پژوهش مزبور نشان می‌دهد که در اثر انتقال فعالیت‌های تولیدی محصولات مورد اشاره به فضای گلخانه‌ای، میزان زمین‌بری آن فعالیت‌ها نیز به‌ترتیب در مورد خیار ۹۰ درصد، در مورد کدو ۹۲ درصد، در مورد گوجه‌فرنگی ۸۲ درصد، در مورد بادمجان ۷۷ درصد، و در مورد فلفل ۹۳ درصد کاهش خواهد یافت. گزارش مورد اشاره تصریح می‌کند که متوسط فضای آزادشده در اثر کاشت گلخانه‌ای این پنج محصول، معادل ۸۵ درصد از کل فضای مورد استفاده‌ی فعلی است (همان: ۱۹).

به‌وضوح ملاحظه می‌شود که ورود اندکی دانایی اضافه‌تر به این رشته فعالیت‌ها، چه از نظر بازدهی و چه از نظر زمین‌بری، چه دستاوردهای شگفت‌آوری به همراه خواهد داشت. اما اعجاب‌آورترین قسمت دستاوردهای گزارش‌شده در مطالعه‌ی مزبور نشان می‌دهد که میزان صرفه‌جویی آب در اثر کاشت گلخانه‌ای محصول خیار معادل ۹۶ درصد، در مورد کدو معادل ۹۷ درصد و در مورد گوجه‌فرنگی معادل ۹۵ درصد خواهد بود. رقم‌های گزارش‌شده از صرفه-

جویی آب در اثر کشت گلخانه‌ای بادمجان و فلفل نیز به ترتیب معادل ۹۲ درصد و ۹۵ درصد گزارش شده است (همان: ۲۰).

تنها کسانی که از ابعاد بحران آب در کشورمان در شرایط کنونی درک متعارف و حداقلی داشته باشند، قادرند ابعاد حیرت‌انگیز وارد شدن دانایی در تابع تولید محصولات کشاورزی از منظر اقتصاد سیاسی را درک کنند. به عبارت دیگر، برای فهم شدت مضمون و محتوای ضد توسعه‌ای مناسبات رانتی کنونی و ابعاد بی‌رحمانه و شکننده‌ی آن درباره‌ی موضوعی که اصل بقا را با این میزان خطیر بودن به چالش کشیده است، این مثال به اندازه‌ی کافی گویاست و ما را از توضیح بیشتر درباره‌ی درهم‌تنیدگی‌های توسعه‌ی ملی و توسعه‌ی روستایی بی‌نیاز می‌کند. انصاف این است که ابعاد اهمیت توسعه‌ی روستایی و توسعه‌ی کشاورزی در ایران بسیار فراتر از مواردی است که به آن‌ها اشاره شد و در یک مجال مناسب می‌توان شرح مفصل و البته تکان‌دهنده‌تری از آن‌ها ارائه کرد. برای مثال، مطالعه‌های موجود حکایت از آن دارد که نسبت سرمایه به تولید در بخش کشاورزی بسیار کمتر از نسبت مشابه برای بخش‌های صنعت و خدمات است. بنابراین به‌ویژه هنگامی که این قابلیت‌ها میان بخش کشاورزی و بخش خدمات و به‌ویژه خدمات بازرگانی که از ابعاد گوناگون رشد سرطانی آن برای نظام ملی و چشم‌اندازهای توسعه‌ی کشور بحران‌آفرینی می‌کند، بسیار قابل اعتنا تر است. در این زمینه کافی است به جدول زیر نگاهی بیندازیم.

موجودی سرمایه به ازای هر صد نفر نیروی کار در بخش‌های مختلف اقتصادی (میلیارد ریال)

سال	۱۳۸۹	۱۳۹۰	۱۳۹۲	۱۳۹۳
موجودی سرمایه‌ی بخش کشاورزی به ازای هر ۱۰۰ نفر نیروی کار	۷/۲۰	۸/۰۳	۷/۳۰	۸/۵۷
موجودی سرمایه‌ی بخش صنعت به ازای هر ۱۰۰ نفر نیروی کار	۲۰/۶۳	۲۲/۵۵	۱۵/۱۷	۲۰/۷۰
موجودی سرمایه‌ی بخش خدمات به ازای هر ۱۰۰ نفر نیروی کار	۴۲/۹۵	۴۴/۷۳	۴۵/۶۹	۴۶/۳۸

منبع: ورمزیاری و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۰.



مسئله‌ی بسیار مهم دیگر که باز هم به گونه‌ی خاص خود ابعاد فاجعه‌ساز اقتصاد سیاسی رانتهی موجود که مضمون‌های ناعادلانه بودن، ضد توسعه‌ای بودن و تهدیدآوری جدی آن درباره‌ی امنیت ملی را به اندازه‌ی آشکار و عریان می‌سازد که نیازی به شرح و بسط ندارد این در حالی است که گزارش‌های معتبر داخلی و بین‌المللی حکایت از آن دارد که جهان به تدریج و به صورت فزاینده به سوی عصر قیمت‌های بسیار بالاتر برای محصولات کشاورزی حرکت می‌کند و از همین زاویه است که تعدادی از سازمان‌های تخصصی بین‌المللی درباره‌ی چشم‌اندازهای بسیار نگران‌کننده‌ی امنیت غذایی و خطر بازگشت قحطی‌ها در آینده‌ی نه‌چندان دور سخن به میان می‌آورند. به عبارت دیگر، از این زاویه نیز در مقیاس جهانی یک توجه استثنایی و فوق‌العاده به مسئله‌ی کشاورزی و تحول الگوی تولید حاکم بر آن از وضعیت تولید معیشتی به تولید دانایی‌محور، قابل مشاهده است.

هنگامی که این زاویه از مسئله، به‌ویژه در مورد عملکرد غلات در ایران، زیر ذره‌بین قرار گیرد، چالش‌های جدی معطوف به امنیت ملی ایران را بهتر قابل درک می‌کند و بی‌اختیار انسان را در معرض این پرسش خطیر قرار می‌دهد که دیگر چه اتفاقی باید بیفتد و چه شواهدی باید ارائه شود تا نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع ملی را به بن‌بست‌های فاجعه‌ساز ساختار نهادی کژکارکرد، ضد توسعه‌ای، دلال‌پرور، سفله‌پرور و نابرابرساز کشورمان حساس کند. گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس درباره‌ی چالش‌ها و راهکارهای رونق تولید در سال ۱۳۹۸، هنگامی که به بررسی وضعیت بخش کشاورزی می‌رسد، داده‌های بسیار قابل اعتنایی را از این منظر به نمایش می‌گذارد؛ زیرا به‌وضوح نشان می‌دهد که در این زمینه هوشمندی‌ها و زمان‌آگاهی کشورهای همسایه و هم‌منطقه‌ای از ایران بالاتر است که باید امیدوار بود لااقل نظام تصمیم‌گیری ملی با مشاهده‌ی آن‌ها هر چه سریع‌تر به این جمع‌بندی برسد که چشم‌ها را باید شست و به مسائل توسعه و توسعه‌نیافتگی ایران جور دیگری باید نگاه کرد. چشم‌اندازهای نگاه از دریچه‌ی استمرار مناسبات رانتهی به اندازه‌ی کافی هشداردهنده و آگاهی‌بخش است.

گزارش مذکور هنگامی که درباره‌ی عملکرد غلات در ایران در غیاب یک اهتمام بایسته در زمینه‌ی وارد کردن دانایی در تابع تولید کشاورزی سخن به میان می‌آورد و مقایسه‌هایی را در معرض دید و قضاوت قرار می‌دهد، آگاهی‌هایی بسیار فراتر از آنچه تا کنون درک شده است به نمایش می‌گذارد. این گزارش با استناد به سالنامه‌ی آماری ۲۰۱۵ فائو نشان می‌دهد که به‌ویژه در زمینه‌ی غلات چگونه بحران بهره‌وری می‌تواند برای ما به یک تهدید امنیت ملی نیز تبدیل نشود. در گزارش مزبور تصریح شده که بازده فعالیت‌های مربوط به کشت غلات در ایران به ازای مقدار معین زمین، معادل ۵۰ درصد عربستان، ۶۵ درصد ترکیه و بین ۱/۲ تا ۱/۳ اسرائیل

است. این گزارش در ادامه خواب بودن مسئولان کشورمان، به‌ویژه طرز عمل بسیار مشکوک مدیریت اقتصاد ملی در دوره‌ی جهش بی‌سابقه‌ی درآمدهای نفتی را از این زاویه به تصویر کشیده است که رشد تراز تجاری منفی غلات در ایران در دوره‌ی ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۴ معادل ۳۷۴ درصد بوده است که پیشروی حیرت‌انگیز در باتلاق وابستگی‌های ذلت‌آور به دنیای خارج را به نمایش می‌گذارد.

گزارش مرکز پژوهش‌ها تصریح می‌کند که در سال پایانی دوره‌ی مورد بررسی، تراز تجاری کشورهایی مانند پاکستان، ترکیه، هند، ویتنام، آرژانتین و برزیل مثبت بوده است. کما اینکه در سال ۲۰۱۴ صادرات مواد غذایی آمریکا ۲۸ برابر ایران، برزیل ۱۵ برابر ایران، مکزیک ۴ برابر ایران و ترکیه ۳ برابر ایران بوده است، و در ادامه نشان داده است که درصد وابستگی ایران به واردات غلات در سال ۲۰۱۶ از مرز ۳۶/۶ درصد عبور کرده است (ورمزیاری و دیگران، ۱۳۹۸: ۶ و ۵).

آنچه از منظر اقتصاد سیاسی مسئله را از اهمیت به‌مراتب بیشتری برخوردار می‌سازد، آن است که قله‌ی انحطاط و روندهای مشکوک اداره‌ی اقتصاد ملی از منظر توسعه‌ی روستایی و توسعه‌ی کشاورزی به دوره‌ی ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۲ مربوط می‌شود که از یک سو درآمدهای نفتی کشور در ابعاد بی‌سابقه‌ی جهش یافته بود و از سوی دیگر واردات مواد غذایی و محصولات کشاورزی در سال‌های پایانی این دوره از مرز ۱۳/۵ میلیارد دلار نیز عبور کرده بود که نمایانگر وارداتی نزدیک به ۷ برابر دوران دفاع مقدس در این زمینه محسوب می‌شود.

در ادامه‌ی این روندهای مشکوک و برای برجسته کردن بُعد تکان‌دهنده‌ی دیگری از ماجرا، می‌توان به مطالعه‌ی بسیار مهم دفتر پژوهش‌های اقتصاد و توسعه‌ی اتاق بازرگانی واحد مشهد اشاره کرد که در آن نشان داده شده است که از نقطه‌عطف شروع روند جدی شدن تحریم‌ها علیه کشورمان از سال ۱۳۸۵ به بعد، تحمیل محدودیت‌ها و افزایش فشارها بر بخش‌های مولد کشور و به‌ویژه بخش کشاورزی شدت یافته است. یک وجه این روند مشکوک به افزایش چشمگیر واردات مواد غذایی و محصولات کشاورزی مربوط می‌شود و وجه دیگر آن که به طور مشخص مورد توجه گزارش اتاق مشهد قرار گرفته، سقوط نزدیک به ۵۰ درصدی سهم بخش کشاورزی از مانده تسهیلات اعطایی سیستم بانکی بوده است (بحرینیان، ۱۳۹۷: ۱۸). به عبارت دیگر، تحت شرایط تحریم که نابرابری در رقابت میان کشاورزان ایرانی و خارجی ابعاد بی‌سابقه پیدا کرده است، مسئولان کشور در حیطه‌ی اقتصاد واردات را به تقویت تولید داخلی ترجیح داده‌اند و گویی برای شکستن کمر کشاورزان ایران جهش وارداتی را کافی ندانسته و با کاستن از سهم بازار رسمی پول در تأمین مالی سرمایه‌ی در گردش مورد نیاز کشاورزان و صنعتگران



در ابعادی تکان‌دهنده، آن‌ها را به سوی رباخواران پرتاب کرده تا شدت بی‌پناه ماندن تولیدکنندگان کشور را در شرایط تحریم به نحو آشکارتری به رخ بکشند.

چه باید کرد؟ هنگامی که تجربه‌های موفق توسعه از ربع پایانی قرن هجدهم تا امروز ارزیابی می‌شوند، به‌وضوح ملاحظه می‌شود که راه نجات از دورهای باطل توسعه‌نیافتگی که از جنبه‌ی داخلی نیروی محرکه‌ی فقر و فلاکت و نابرابری‌های ناموجه می‌شود و از جنبه‌ی خارجی با زمین‌گیر کردن اقتصاد ملی طمع رقبای خارجی - اعم از منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای - را برای مداخله در سرنوشت ما و تحمیل تهدیدهای گوناگون را برای امنیت ملی برمی‌انگیزد، نیازمند یک بلوغ سطح بالاست، از نظر اندیشه‌ای که یکی از مهم‌ترین وجوه آن عبور از رویکردهای تک‌ساحتی و تک سبب‌بینانه به مسئله‌ی اداره‌ی اقتصاد ملی است.

در این زمینه شاید بتوان ادعا کرد که دقت و توجه به جنبه‌های غیراقتصادی مؤثر در سرنوشت اقتصاد ملی، اگر از وجوه اقتصادی آن بااهمیت‌تر نباشد، کمتر نیست. برای مثال، تام هیویت و همکاران با واکاوی تجربه‌ی موفق توسعه در کره‌ی جنوبی نشان داده‌اند که یکی از حیاتی‌ترین ارکان حرکت به سمت توسعه آن است که تسخیرشدگی حکومتگران توسط دلال‌ها و رباخوارها و واردکننده‌ها و رانت‌جویان بایستی به آستانه‌ی صفر برسد. به عبارت دیگر، او و همکاران نشان داده‌اند که تا وقتی حکومتگران در برابر مطامع رانتی و انگیزه‌های فساد واکسینه نشده باشند، لاجرم جهت‌گیری‌های سیاستی آن‌ها در جهت پاسداری از منافع غیرمولدها و به بهای تحمیل فشارهای سنگین به فرودستان و تولیدکنندگان تورش خواهد داشت. آن‌ها می‌نویسند که تجربه‌ی کره‌ی جنوبی از سال ۱۹۶۱ به بعد نشان می‌دهد که دولتی با درجه بالای استقلال در برابر گروه‌های صاحب‌منفعت و دیوان‌سالاری کارآمد، همراه با تعهد قوی به رشد باکیفیت اقتصادی، در عمل می‌تواند به نتایج تحسین‌برانگیزی دست یابد (هیویت و دیگران، ۱۳۷۷: ۴۰۳). به عبارت دیگر، طراحی یک برنامه‌ی ملی مبارزه با فساد که مهم‌ترین خصلت آن تمرکز بر جنبه‌های پیش‌گیرنده است و در این راستا شفاف‌سازی فرایندهای تصمیم‌گیری و تخصیص منابع می‌تواند سبب مشارکت همگان گردد، که این دومی نیز از مهم‌ترین بسترهای نهادی و عنصرهای انگیزشی برای نظام تصمیم‌گیری و تخصیص منابع محسوب می‌شود تا بتوانند ساختار نهادی را برای ایجاد مانع‌های قانونی و نهادی بایسته در جهت کنترل مصرف‌های لوکس و تجملی و به طور هم‌زمان افزایش هزینه‌ی فرصت مفت‌خوارگی فراهم سازند.

هاجون چانگ، اقتصاددان برجسته‌ی کره‌ای و استاد توسعه‌ی دانشگاه کمبریج، در جریان تشریح چرایی و چگونگی موفقیت کره‌ی جنوبی روی این مسئله تأکید کرده است که یک رکن حیاتی از رموز موفقیت تجربه‌ی کره‌ی جنوبی در زمینه‌ی توسعه به هوشمندی‌های قابل

اعتنای رهبران آن کشور در زمینه‌ی کنترل شدید و حتی گاه خشن تمایلات مصرفی منقطع از بنیه‌ی تولید ملی و متمایل به سمت موارد لوکس و تجملی بازمی‌گردد. او برای نشان دادن شدت کنترل‌ها و نیز وجود برخی تنبیه‌های خشن در این زمینه، از تعبیر «رویه‌های پدرسالارانه» و «بدون رودرپایستی» استفاده کرده و می‌گوید تلاش‌های جدی برای کاهش تقاضای مصرف، آن هم در قالب واژگان پدرسالارانه و بدون رودرپایستی از قبیل ضرورت استقرار الگوی صحیح مصرف انجام می‌شد. همچنین به بانک‌ها که اکثراً دولتی بودند، دستور داده شد وام‌های مصرفی ندهند، در ضمن در این مسیر اتکای شدید به مالیات‌های غیرمستقیم - با وجود ناعادلانه بودن آن مالیات‌ها - در مقایسه با مالیات بر درآمد با توجه به نقش آن‌ها در کاهش مصرف توجیه می‌شد.

مسئله‌ی اساسی آن است که وقتی پای مصرف کالاهای وارداتی به میان می‌آید، آن نظارت‌ها شدیدتر می‌شد. برای مثال، سپری کردن تعطیلات در خارج از کشور تا اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، یعنی حدود ۳۰ سال پس از آغاز حرکت‌های توسعه‌ای، ممنوع بود؛ تا آنکه بالاخره در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۸۰ کره‌ی جنوبی به صادرکننده‌ی خالص سرمایه تبدیل شد. البته تا آن زمان همچنان کالاهای تجملی وارداتی نیز ممنوع یا در معرض تعرفه‌های گمرکی یا مالیات‌های داخلی گزاف بود. یکی از دستاوردهای آن سیاست‌ها را به‌وضوح می‌توان در طرز عمل مردم کره در زمینه‌ی استفاده از خودروهای سواری مشاهده کرد.

چانگ می‌نویسد که یکی از پیامدهای آن سیاست ضد مصرفی، اندک بودن مالکیت خودروهای سواری به دلیل مالیات‌های گزاف و محدودیت در واگذاری وام‌های مصرفی تا همین اواخر بود. هرچند کره یکی از بزرگ‌ترین صادرکننده‌های خودروهای سواری در دنیاست، شهروندان آن کشور بسیار کمتر از سایر کشورهای در حال توسعه با درآمد مشابه مالک خودروی شخصی هستند. در سال ۱۹۸۵ به ازای هر ۷۳/۵ نفر از شهروندان کره‌ای یکی از آن‌ها خودروی سواری داشت، در حالی که در همین ایام نسبت مشابه برای تایوان ۲۷ نفر، شیلی ۲۱/۸ نفر، مالزی ۱۶/۳ نفر و برزیل ۱۵/۲ نفر بود (چانگ، ۱۳۹۲: ۱۴۵ و ۱۴۶). در کنار کنترل شدید الگوی مصرف نامرتب با اقتضائات توسعه‌ی ملی، راه برای طراحی تمهیداتی در جهت افزایش چشم‌گیر هزینه‌ی فرصت مفت‌خوارگی که ناظر بر راه‌حل‌های کسب درآمد از کانال‌های غیرمولد است، هموار شد.

هیویت و دیگران در ارزیابی چرایی موفقیت کره‌ی جنوبی، به حداقل رساندن تا مرز صفر بسترهای رانتی، ربوی و دلالی را از مهم‌ترین اقدامات دولت کره‌ی جنوبی می‌دانند. از این زاویه است که اصلاحات ارضی به‌شدت عادلانه و مؤثر به‌مثابه‌ی مهم‌ترین ابزار سیاستی برای از بین



بردن زمین‌های برخوردارهای سوداگران در زمین‌های مستغلات و ساختمان و مبارزه با رانت-جویی‌های معطوف زمین مطرح شد.

ملی کردن بانک‌های خصوصی برای از بین بردن بستر نهادی مشوق رانت، موسوم به خلق پول از هیچ، برای سوداگران مالی و بالاخره ایجاد کنترل‌های شدید در زمین‌های دسترسی به ارز خارجی و کنترل‌های شدیدتر در زمین‌های تجارت خارجی، حلقه‌ی تکمیل‌کننده‌ی آن اقدامات در نظر گرفته شده.

به روایت هیویت، یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد گرانش به سمت تولید توسعه‌گرا، به حداقل رساندن هزینه‌ی فرصت مفت‌خوارگی است. آن‌ها می‌نویسند: «رشد اقتصادی سریع نه تنها سطح بالایی از پس‌اندازها، بلکه استفاده از سرمایه‌گذاری‌ها در زمین‌های تولید را نیز طلب می‌کند. در مورد کره‌ی جنوبی، بسیاری از مجراهای معمولی برای سرمایه‌گذاری‌های غیرتولیدی مسدود شدند. اصلاحات اراضی فرصت‌های مناسب برای سرمایه‌گذاری‌های وسیع روی زمین را محدود کردند، در حالی که ملی بودن نظام بانکی هم به آن معنا بود که سرمایه‌گذاری‌های مالی نیز جاذبه‌ی کمتری دارند. فرصت‌های مناسب برای به دست آوردن سودهای فراوان از طریق تجارت و از طریق دسترسی به ارز خارجی نیز در دوره‌ی حکومت پارک از میان برداشته شدند (هیویت و دیگران، ۱۳۷۷: ۴۰۷).

ناظر آگاه و توسعه‌خواه از لابه‌لای سطور بالا به‌وضوح درمی‌یابد که پیچیدگی حرکت به سمت توسعه در راستای تمهید بستر نهادی مشوق تولید تا چه اندازه بالاست و دست یافتن به بلوغ فکری و اراده‌ی جدی همگانی برای حرکت به آن سمت تا چه اندازه دشوار است. بنابراین شاید عملی‌ترین اقدام در این مسیر ارتقای هر چه بیشتر کمیت و کیفیت دانایی‌ها در این زمینه هم برای حکومتگران و هم برای مردم است و باید امیدوار بود که اصحاب خرد و دانایی و همه‌ی توسعه‌خواهان این سرزمین در این زمینه عزم خود را جزم نموده و برای خود مسئولیت‌های راهبردی تعریف کنند.

منابع

- هیویت، تام و دیگران، صنعتی شدن و توسعه، ترجمه‌ی دکتر طاهره قادری، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، تهران: ۱۳۷۷
- چانگ، هاجون، اقتصاد سیاسی، سیاست صنعتی، ترجمه‌ی اصلان قودجانی، اتاق مشهد، مشهد: ۱۳۹۲

- ورمزیاری، حجت و دیگران، «چالش‌ها و راهکارهای رونق تولید در سال ۱۳۹۸: بخش کشاورزی»، دفتر مطالعات زیربنائی مرکز پژوهش‌های مجلس تهران: ۱۳۹۸
- مومنی، فرشاد، اقتصاد سیاسی توسعه در ایران امروز، انتشارات نقش و نگار، تهران: ۱۳۹۴
- حقانی، فردین، بررسی نقش توسعه‌ی گلخانه‌ها در صرفه‌جویی میزان مصرف آب و آزادسازی اراضی، انتشارات مؤسسه‌ی پژوهش‌های برنامه‌ریزی اقتصاد کشاورزی و توسعه‌ی روستایی، تهران: ۱۳۹۴
- بانک جهانی، نقش دولت در جهان متحول، ترجمه‌ی گروه مترجمان، انتشارات مؤسسه‌ی تحقیقات و پژوهش‌های بازرگانی وزارت بازرگانی، تهران: ۱۳۷۸
- ریفکین، جرمی، پایان کار، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، نشر اختران، تهران: ۱۳۸۲
- بحرینیان، سید محمد، موردکاوی خروج منابع ذی‌قیمت ارزی برای واردات، انتشارات دفتر پژوهش‌های اقتصاد و توسعه، اتاق مشهد، مشهد: ۱۳۹۸